

شرط بندی روی اسب اشتباه

فیلیپیان ۳، ۴ تا ۱۴



آری، اگر کسی می‌پندارد که دلایل خوبی برای اتکا به این‌گونه افتخارات انسانی دارد، من دلایلی محکم‌تر دارم: 5: ختنه شده در روز هشتم، از قوم اسرائیل، از قبیله بنیامین، فرزند عبرانی از والدین عبرانی؛ به لحاظ اجرای شریعت، فریسی؛ 6: به لحاظ غیرت، آزاردهنده کلیسا؛ به لحاظ پارسایی شریعتی، بی‌عیب 7. اما آنچه مرا سود بود، آن را

به‌خاطر مسیح زیان شمردم 8. بلکه همه چیز را در قیاس با ارزش برتر شناخت خداوند مسیح عیسی، زیان می‌دانم، که به‌خاطر او همه چیز را از کف داده‌ام. آری، اینها همه را فضلۀ می‌شمارم تا مسیح را به دست آورم 9 و در او یافت شوم، نه با پارسایی خویشتن که از شریعت است، بلکه با آن پارسایی که از راه ایمان به مسیح به دست می‌آید، آن پارسایی که از خداست و بر پایه ایمان 10. می‌خواهم مسیح و نیروی رستاخیزش را بشناسم و در رنجهای او سهیم شده، با مرگش هم‌مشکل گردم، 11 تا به هر طریق که شده به رستاخیز از مردگان نایل شوم. 12 نمی‌گویم هم‌اکنون به اینها دست یافته‌ام یا کامل شده‌ام، بلکه خود را به پیش می‌رانم تا چیزی را به دست آورم که مسیح عیسی برای آن مرا به دست آورد 13. برادران، گمان نمی‌کنم هنوز آن را به دست آورده باشم؛ اما یک کار می‌کنم، و آن اینکه آنچه در عقب است به فراموشی می‌سپارم و به سوی آنچه در پیش است خود را به جلو کشانده، 14 برای رسیدن به خط پایان می‌کوشم، تا جایزه‌ای را به دست آورم که خدا برای آن مرا در مسیح عیسی به بالا فرا خوانده است.

در دوران جمهوری دموکراتیک آلمان زن جوانی از یک خانواده غیرمسیحی در رشته الهیات ثبت نام کرد. این تصمیم منجر به مشاجراتی در خانواده شد و او مجبور بود تمسخر و تحقیر هم‌کلاسی‌هایش را تحمل کند. چیزی که هیچ‌کس نمی‌دانست این بود که این زن جوان داوطلبانه رشته الهیات را انتخاب نکرده بود، بلکه توسط اشتازی برای انجام همین کار استخدام شده بود (اشتازی یک سازمان اجرای قانون در آن زمان بود). این زن جوان کشیش شد، مراسم مذهبی برگزار می‌کرد، انجمن‌ها را رهبری می‌کرد، برای مسیحیان دعا می‌کرد و در طی آن زمان جاسوس بود و پرونده‌ای هزاران صفحه‌ای که در آن فعالیت‌ها و نگرش‌های مسیحیان با دقت نوشته شده بود، به رژیم واگذار کرد. او حتی به یک کشیش محبوب تبدیل شد... و سپس سقوط دیوار برلین پیش آمد! از یک روز به روز دیگر، هدفش از دست یافت، زیرا خدمت او تحت ادعاهای دروغین بود و دیگر معنایی نداشت. او در مسیر اشتباه بود.

پولس رسول نیز تجربه مشابهی داشت. در مقام فریسی او زرنگ، مشهور و شناخته شده بود. اما از یک روز به روز دیگر، متوجه شد که در مسیر اشتباه بود. و او تمام زندگی خود را تا آن لحظه با این کلمات خلاصه کرد: «من اکنون همه اینها را ضرر می‌دانم...» پولس در اینجا در واقع از کلمه بسیار تندتری استفاده کرد و کاملاً روشن ساخت که زندگی او تا آن لحظه کاملاً بی‌معنی و مضر بوده است. چه چیز بدی در زندگی او وجود داشت؟ آیا او به عنوان یک خاخام با ادعاهای دروغین سود برده بود؟ آیا او در یک لغزش اخلاقی گرفتار شده بود؟ نه، هیچی از این قبیل. بر عکس طبق معیارهای انسانی پولس تایید کرد که زندگی او تا آن لحظه بی‌ارزش نبوده است. یک اسرائیلی از قبیله بنیامین، یک عبری در میان عبریان، و یک فریسی در میان فریسیان. و همچنین یک مرد بسیار پرهیزگار. این چیزها به خودی خود بد نبودند. همچنین بد نیست که کسی زندگی

پرهیزگاران و شایسته‌ای داشته باشد. مشکل پولس رسول خود زندگی پرهیزگاران نبود. او بی‌عیب و نقص طبق معیارهای انسانی زندگی می‌کرد و چیزی برای سرزنش خود نداشت. مشکل این بود که او همه اینها را به تنهایی بدون خدا انجام داده بود و خدا جا در زندگی او نداشت. بنابراین، او حتی علیه خدا نیز قیام کرد. او با خودبزرگ‌بینی علیه خدا و کلیسا جنگ به پا کرد. پولس برای مسیر تقوا به خدا نیازی نداشت. و چون به خدا نیازی نداشت، خدا دیگر نقشی در زندگی او نداشت. بنابراین، او حتی علیه خدا هم شد. به این دلیل علیه خدا و کلیسا جنگ به پا کرد. پولس آشکارا تغییر عمیقی را در زندگی خود تجربه کرد. تنها از این طریق است که او چنین سخنان روشنی در مورد زندگی خود بیان می‌کند. اما این سخنان فقط مربوط به زندگینامه پولس نیست، بلکه در مورد زندگی مسیحی به طور کلی است. زیرا، به طرق ظریف و گاهی اوقات کمتر ظریف، همه ما همین ذهنیت شائول را قبل از اینکه مسیحی شد، به اشتراک می‌گذاریم. ما با افتخار در مقابل خدا می‌ایستیم و چیزی شبیه به این می‌گوییم: «ببین، خدا! من اصلاً به رحمت تو نیازی ندارم و می‌توانم بدون آن کاملاً نیک باشم!» این روش پارسایانه، پیچیده‌ترین روش است که با آن مدرک می‌زانیم که به خدا نیازی نداریم. این طرز فکر در بین ما مسیحیان مدرن رایج است. ما زندگی و اخلاق مسیحی را به عنوان کار خود مان می‌سپاریم، که ما را از دیگران متمایز می‌کند. و سپس چیزی مانند فریسی می‌گوییم: «خدا را شکر، من مانند این گناهکاران نیستم!» ما فقط گاهی اوقات و تحت شرایط خاص، وقتی صحبت از نقص‌های جزئی می‌شود که همه ما اعتراف می‌کنیم، به فیض الهی به عنوان یک تکیه‌گاه نیاز داریم. و سوالی که همه ما باید از خود بپرسیم این است: «آیا مسیح راه طولانی به سوی صلیب را فقط برای زینت دادن به اخلاق مسیحی پیمود؟»

وقتی پولس با چنین عبارات جدی در مورد زندگی گذشته خود و در موضوع تغییر ایمانش در جاده دمشق، صحبت می‌کند، او فقط در مورد تجربه خودش صحبت نمی‌کند. نه، او از دو مسیر اساسی صحبت می‌کند که با یکدیگر متناقض هستند و به عنوان مبارزه‌ای در درون هر مسیحی آشکار می‌شوند: «از یک طرف، می‌توانیم به اعمال خود مان اعتماد کنیم... از طرف دیگر، به مسیح!» پولس در جاده دمشق به شناخت مسیح رسید. این شناخت عیسی مسیح فقط به دانستن اینکه عیسی کیست و چه می‌کند، مربوط نبود. از آن زمان به بعد، زندگی رسول پایه و اساس متفاوتی داشت که او بارها آن را «در مسیح بودن» تعریف می‌کرد. از آن به بعد، زندگی او با عیسی در هم تنیده شد. این عیسی رستاخیز یافته است که ما را به عنوان مسیحیان مُنْفَرِد فرا می‌خواند، به ما قدرت می‌دهد و پیوسته ما را در مسیری کاملاً جدید قرار می‌دهد، به طوری که باید تشخیص دهیم که ما بلیط خود را برای بهشت خود مان صادر نمی‌کنیم، بلکه این بلیط توسط عیسی صادر شده است. ما می‌بینیم که این «بودن در مسیح» تغییر زندگی که در مسیحیان ایجاد شده بود، پس از رستاخیز عیسی بارها و بارها اتفاق افتاده بود و هنوز هم امروز اتفاق می‌افتد. شاگردان امائوس، که عیسی زنده را شناختند، ناگهان مسیر کاملاً متفاوتی را در پیش گرفتند. آنها همه چیز را پشت سر گذاشتند و اعلام می‌کردند که خداوند رستاخیز کرده است. پولس رسول نیز همین کار را کرد. دوستان و نزدیکان او در آن زمان مطمئناً گفتند که او دیوانه شده است. واژه «دیوانه» که در زبان آلمانی *ver-rückt* است، و به معنی اصلی کسی است که مکان جای خودش تغییر کرده است، حقیقتی کاملاً درست است. هر کسی که توسط عیسی ملاقت شود، مکان جای خود را تغییر می‌دهد. از تمرکز بر خودش، بر زندگی خود به تمرکز به مسیح تغییر می‌کند، که از آن به بعد مرکز و کانون زندگی است. تغییر قدرت در زندگی رخ داده است. نشانه‌های زندگی تغییر کرده‌اند. مرگ و گناه دیگر بر آن فرد قدرتی ندارند. همه این چیزها بر روی صلیب عیسی با ما مانده‌اند و ما اکنون در رستاخیز عیسی زندگی می‌کنیم. برای پولس رسول، حتی شرایط بیرونی او، مانند زندان و اعدام قریب الوقوع، دیگر اهمیتی نداشت، زیرا اکنون زندگی او در مسیح است.

جلال قریب الوقوع در مسیح زندگی اکنون را تعیین می کند. اکنون می توان گفت که پولس، وقتی صحبت از زندگی کنونی می شود، تا حدودی غیر دنیوی و دور از واقعیت است. سخنان او مطمئناً طوری به نظر می رسد که گویی پل های پشت سرش را خراب کرده و زندگی کنونی دیگر معنایی ندارد. اما این درست نیست. زندگی ی پولس توسط مسیح درک می شود و از آن به بعد به سمت هدف عیسی حرکت می کند. هدف آینده ای که رسول پیش روی خود داشت، زندگی کنونی او را تعیین می کرد و به آن معنا و ارزش می دهد. زندگی کنونی فقط ارزش پیدا می کند چون مسیر جلال آینده وجود دارد. بنابراین، مسیحیان همیشه در حرکت هستند و هرگز در یک جا ایستاد نیستند. ما هرگز نمی توانیم زندگی کنونی و اخلاق خود را، همانطور که اکنون هست، به عنوان هدف نهایی بشماریم بلکه ما کسانی هستیم که هدف را دنبال می کنیم. بنابراین، ما نمی خواهیم در مورد تبدیل معجزه آسایی که تجربه کرده ایم به همه شهادت دهیم تا دیگران از آن تقلید کنند. ما نمی خواهیم تجربه ایمان را منتقل کنیم، بلکه می خواهیم خود ایمان را منتقل کنیم. این ایمان که برای هر مسیحی متفاوت است. ما همه این کارها را نه از تاثیر مجبور، بلکه به عنوان یک فراخوان از طراف عیسی انجام می دهیم. به این دلیل کسانی دیگری رقیبان نیستند چون می دانیم که همه پیروز شدند. مدت ها است بلیط بخت آزمایی در مسیح را به دست آوردیم. کارهای نیکی که ما به عنوان مسیحیان اینجا روی زمین انجام می دهیم، وجود دارند. اما به اصطلاح، آنها به طور تصادفی یا اتفاقی پیش می آیند. یکی از لوتری های ارتدوکس، نیکولاس فون آمسدورف، گفت که این کارهای نیکی مضر هستند. این جمله درست نیست با این حال، از یک طراف درست است، می توانند مضر باشند اگر ما را از هدف در مسیح منحرف کنند، یا اگر واقعاً بخواهیم به آنها تکیه کنیم. و با انجام این کار، فراموش می کنیم که آنچه مسیح در من انجام می دهد مهم است، نه آنچه خودم انجام می دهم. مسیحی به هیچ چیز و هیچ کس جز این مسیح تکیه نخواهد کرد.

وقتی پولس رسول تصویری از زندگی خود ترسیم می کند، نمی خواهد ما از او تقلید کنیم. هر شخصی داستان زندگی خود را از خدا دریافت کرده است. و با این حال، رسول نمادی از ما به عنوان کل کلیسا است. او دقیقاً به این دلیل نمادی است که با دست خالی و دست ها و قلبش را به سوی مسیح دراز کرده، نمادی از کلیسا است. تصویر رسول با دست های خالی، تصویری از کل کلیسا است... یعنی تصویری از آنچه کلیسا باید باشد! همانطور که پولس رسول با دست های خالی مشتاقانه منتظر مسیح بود و به سوی او دست دراز کرد... ما نیز باید همین کار را انجام دهیم. با دست های خالی به غسل تعمید می رویم و فرزندخواندگی خدا را به عنوان فرزند دریافت می کنیم: «به نام پدر و پسر و روح القدس». با دست های خالی به شام آخر نیز می رویم و بدن و خون عیسی را دریافت می کنیم و در بهشت با او متحد می شویم. با این عیسی در قلب هایمان اینجا را ترک می کنیم. با امید او، با ایمان او، با قدرت او و با آینده او. آمین.